

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

محمد قراگزلو
۱۲ سپتمبر ۲۰۱۱

خانه ام ابری ست... ۲. دار و دسته نیویارکی ها و سرمایه مالی

درآمد (دار و دسته نیویارکی ها)

اواسط اکتبر ۲۰۰۱ کم و بیش یک ماه پس از حمله القاعده به برج های منهتن؛ اوربانا فالاجی ضمن سوءاستفاده فرصت طلبانه از جریحه دار شدن عاطفه افکار عمومی جهانیان و فضای خشم و نفرتی که علیه اسلام سیاسی و بنیادگرا شکل بسته بود، پلاکاردی به دست گرفت و در خیابان های مشهور "دهکده جهانی" قدم رو رفت و جماعتی را پیش فنگ داد که یک صدا فریاد می زدند "ما همه نیویارکی هستیم!". آنان نمی دانستند - یا تجاهل می کردند - که عامل عمده این "وحدت" صوری و دلیل اصلی این "احساس خطر" و "ابراز هم بستگی" توسط همان "دار و دسته نیویارکی ها" ساخته شده بود.

هفت سال بعد و متعاقب پیروزی باراک اوباما و در اوج علنی شدن بحران اقتصادی جاری، زمانی که نیوزویک تیتیر نخست خود را با قلم درشت چنین برگزید: "اینک ما همه سوسیالیست هستیم"، همه دولت گراها، سوسیال دموکرات ها، راه سومی ها و نئوکینزین ها - که این شعار را پاک نویس می کردند- به فراست فهمیده بودند که نظام ایدئولوژیک حاکم بر سرمایه داری در سطوح دولت های بزرگ و فرعی نه فقط قادر نیست بر سیاق روش های نئولیبرالی سی سال گذشته دار و دسته نیویارکی ها پیش برود، بل که اقبال و استقبال کارگران و زحمت کشان از جنبش های رو به عروج نان و آزادی با پیش زمینه شورش گرسنگان و اعتراض استبداد زدگان - در آینده ای قابل پیش بینی - ضرورت خلع سلاح پیش روان و پیش تازان سوسیالیسم متحزب را بیش از همیشه به امری حیاتی تبدیل کرده است. سرمایه داری معقول در شرایط غوغای ناشی از فروپاشی "سوسیالیسم واقعاً موجود" و ضعف جنبش سوسیالیستی کارگری جهانی و عقب نشینی کارگران سوسیالیست متشکل، نله های راست سوسیال دموکراسی را به میدان فرستاد. آنان که عمق بحران را خوب می شناختند و مهار آن را تا یک دوره مشخص تاریخی ناممکن می-

دانستند، برای نجات سرمایه‌داری دست به کار شدند. مهار اتحادیه‌های کارگری و تحدید شعارها و آرمان‌ها به یک سلسله مطالبات تریدونیونی (در این زمینه بنگرید به مقاله‌ای از این قلم تحت عنوان **"اتحادیه‌گرایی محافظه‌کار"** این جا و آن جا) در دستور کار قرار گرفت و کارگران معترض با وعده‌های اصلاحات پارلمان‌تاریستی به خانه‌ها فرستاده شدند و همه افق و آرمان جنبش کارگری در مسیر ناکام دو سه سال سن بازنشستگی تقلیل یافت. صد و پنجاه سال پس از کمون پاریس، دست راستی‌ترین دولت تاریخ فرانسه (دولت سارکوزی) به قدرت رسید و در بستر خاکستر سرد و پریشان آتش خاموش سنت‌های تاریخی جنبش چارنیستی، مارگارت تاچر باز هم حامله شد و دولت نئوکنسرواتیست دیوید کامرون را زانید. در سایر کشورها نیز راست‌ها بالا آمدند. راسیست‌ها به پارلمان سوئد رفتند و سوسیال دموکراسی ناروی را منفجر کردند. در یونان و اسپانیا، دولت‌های مدعی "سوسیالیسم" خشن‌تر از راست‌ها، قافله سالار کشتار "ریاضت اقتصادی" شدند. استمرار بحران خیلی سریع‌تر از حد موعدها را انداخت تا دانسته آید که شعار نیوزویک نیز مانند شعارهای "عدالت خواهانه" یک رئیس جمهور نارسیست، دماگوزی محض بوده است. حالا دیگر معلوم شده است که "پولیس متمدن" انگلستان برای تحکیم پایه‌های سست شده سرمایه‌داری تاچریستی در صف نخست توحش و تبهکاری ایستاده است. ادامه بحران اقتصادی به صفتبندی جدیدی در اواخر سال ۲۰۱۱ انجامیده است. آتش انقلاب‌های افریقا و خاورمیانه به سوریه و اسرائیل رسیده است. هیچ دولتی از تعرض عنقریب فرودستان در امان نیست. از هیچ بهشت موعودی دیگر رجزهای "جزیره امن" – عبارت مورد علاقه‌ی شاه ایران – به گوش نمی‌رسد. در عصر امپریالیسم و جهانی شدن‌های نئولیبرالی و انکشاف تمام عیار بورژوازی؛ پروسه به اصطلاح **"متعارف شدن دولت‌های بورژوائی عقب مانده"** به آخر خط رسیده است و تنها یک **استراتژی سوسیالیستی** می‌تواند منشأ تحقق عینی نان و آزادی و برابری باشد. حتا در افغانستان و یمن و لیبیا هم سخن گفتن از هرگونه پیروزی دموکراتیک، **مستلزم به میدان آمدن طبقه کارگر و انقلاب بی وقفه** است. استمرار حاکمیت سرمایه‌داری، جهان را به نابودی خواهد کشید. گرسنگان سوماتی با درجات مختلفی در همه جای جهان رژه می‌روند. آن گرسنگان با اندک توان باقی مانده برای سیر کردن شکم‌های خود اماکن بورژوائی و حتا خرده‌بورژوائی انگلستان را هدف می‌گیرند و آن جا که زورشان نمی‌رسد دست به **خودکشی** می‌زنند. (به آمار خودکشی‌های ایران بنگرید تا به عرضم برسید) به خانه می‌خزند. روشن فکران و "چپ"‌های مبارزشان **خسته** از **پلمیک‌های صد من یک غاز** از فیس‌بوک پناهندگی می‌گیرند و خمیازه می‌کشند و در آگاه‌گری روشن فکرانه می‌ماسند. آنان همان "مبارزان" مجازی هستند که در اوج **ناامیدی** و **افسردگی** پشت لپ تاپ‌ها می‌پوسند و پیر می‌شوند. پیر می‌شوند. پیر می‌شوند... باری

گفت‌آورد پیشین را پی می‌گیریم با این امید که ابرهای خانه ما بیارند. با این توضیح که به قول همان پیرمرد نازنین یوشی "دنیا خانه من است." این خانه را باید – و می‌توان – از اشغال تبه‌کارانی همچون کامرون و سارکوزی و پاپاندرو و زاپاترو و مرکل و برلوسکونی و قذافی و عبدالجلیل و عبدالسلام جلود و اسد و علی‌اف و آل خلیفه و سعود و کرزی و مالکی و نتانیاها و مشابه اینان پاک ساخت. اینان اعضاء دار و دسته نیویارکی‌ها هستند. هیچ

تفاوتی میان قذافی و جانشین احتمالی اش (عبدالجلیل) نیست. برادعی رونوشت مطابق با اصل مبارک است. وقت آن رسیده است که تغییر سیاست مداران و جا به جایی دولت های بورژوائی جای خود را به دولت های انقلابی بر آمده از جنبش فرودستان بدهند.

سوم بی ثباتی سرمایه‌داری

سخن گفتن از سرمایه‌داری *متعادل و با ثبات* از یک قرن و نیم گذشته به هذیان مجنونان مانسته است. بزرگان سرمایه‌داری - از آدام اسمیت و ریکاردو تا هایک و میسز - به بحران را بودن نظام اجتماعی تولید سرمایه‌داری اذعان و اعتراف کرده‌اند، اما در عین حال *دست نامرئی بازار* را برای کنترل این بحران شایسته دانسته‌اند.

چنان که دانسته است نظام اجتماعی تولید سرمایه‌داری اساساً بر مبنای *باز تولید بحران* و تلاش برای حل آن در چارچوب *سیستمی* نهادینه شده است. به این اعتبار سرمایه‌داری بحران را حل نمی‌کند، بلکه منتقل می‌کند. این انتقال به صور مختلف صورت می‌بندد. در جریان بحران نئولیبرالی جاری، ابتدا M بانک‌ها و M سسات مالی یکی پس از دیگری ورشکسته شدند. سپس نوبت صنایع کوچک و بزرگ رسید. سرمایه‌داری نئولیبرال که تا این برهه دولت را از مداخله در امور اقتصادی بر حذر داشته بود، برای *نجات مراکز مالی* آستین‌ها را بالا زد. *تزریق مقدار هنگفتی پول* به بانک‌ها، بازار و صنایع، بر مبنای تئوری شکست خورده کینز (تئوری عمومی اشتغال بهره و پول) بلافاصله با توافق تمام سران دار و دسته نیویورکی و متحدان‌شان در اتحادیه اروپا عملی شد. این پول‌ها که با هدف خروج از رکود و ایجاد رونق انجام شده بود نه فقط به اهداف از پیش تعیین شده نرسید، بلکه از یک سو به بی‌کاری افزود، رکود ادامه یافت، و دولت امریکا و متحدان غربی‌اش در زیر "بختک" بدهی‌های سنگینی رفتند که از پیش نیز حجم آن - به دلایلی که خواهیم گفت - نجومی بود. ورشکستگی بانک‌ها به دولت‌های مقروض منتقل شد. آوار بدهی در قالب *کسری بودجه* بر سر تمام دولت‌های درگیر بحران خراب گردید. برای جبران کسری بودجه، ضد کارگری‌ترین سیاست‌های تاریخ سرمایه‌داری تحت عنوان "*ریاضت اقتصادی*" در دستور کار قرار گرفت. به این مفهوم و با توجه به پیکان تیز این سیاست‌های ریاضتی که مستقیماً تن و جان معیشت فرودستان را نشانه رفته است، باید گفت که سرمایه‌داری از سال ۲۰۰۸ - شروع بحران جاری - بار دیگر مانند موجود مفلوکی در مرداب بحران دست و پا زده و هیچ روزنه‌ای از شکوفائی و رونق را نگشوده است. در واقع پروپاگند دار و دسته نیویورکی‌ها حالا به اذعان و اعتراف خودشان سرابی بیش نبوده است. حجم بدهی‌های امریکا، رکود کامل در اقتصاد دولت‌های شاخص عضو یورو (المان و فرانسه) و بحران تمام عیار در دولت‌های کشتی شکسته‌ای همچون ایسلند و پرتغال و اسپانیا و یونان و ایتالیا - و متعاقباً انگلستان - به مراتب واقعی‌تر و عینی‌تر از آن است که بتوان از طریق مقاله و مدیا و سخنرانی، کتمان‌ش کرد. ظرف سی‌صد و پنجاه سال گذشته - از پادشاهی ولگردان تا دولت‌های

نئوکسنرواتیست – سرمایه‌داری با چنین بحرانی دست به یقه نبوده است. اینک سرمایه‌داری بی‌ثبات‌تر از تمام سال‌های حیات نکبت بار خویش است. این توپمیری از نوع توپمیری دهه‌سی و هفتاد قرن گذشته نیست!

چهارم بحران سرمایه‌مالی یا مالیه؟

تبعاً در این سلسله مقالات من به دنبال طرح مواضع و تحلیل‌های اثباتی خود خواهم رفت و از نقد تفاسیر ربط و بی‌ربط این و آن جریان و فرد چپ بر حذر خواهم بود. با این حال اشاره به این نکته مهم ضروری است که بحران جاری از همان سپتامبر ۲۰۰۸ مرزهای مؤسسات و نهادهای مالی را شکسته و به یک **بحران کلاسیک و تمام عیار اقتصادی** - با تبعات سیاسی اجتماعی نامعلوم - تبدیل شده است. سخن‌گویان بورژوازی طرف این سال‌ها تمام تلاش خود را معطوف روند محاسبه شده‌ای کردند که قرار بود بحران جاری را با تأکید بر تحدید آن در حوزه **سرمایه مالیه** به کراوات دولت‌های متروپل و فرعی سرمایه‌داری سنجاق کنند و تغار شکسته را در محدوده ورشکستگی لمن برادرز و واشنگتن موجه‌وال و بیمه AIG و غیره ماست‌مالی کنند. چنین نیست اما. چنان که خواهیم گفت. و شگفت آن که چپ‌های شناخته شده‌ای نیز شاید به تاسی از همین پروپاگند - و به نظر من فاصله گرفتن از نظریه مارکسی بحران اقتصادی - فتیله سوخته بحران را تا حد یک **بحران مالی فراگیر** پائین کشیده‌اند. برای نمونه لئوپانیچ و سام‌گیندین برای تبیین بحران به تونل "تناقضات درونی نظام مالی" رفته‌اند و "ترزهای بحران" را در محدوده "تضادها و پویایی تاریخی مالیه سرمایه‌داری در نیمه دوم قرن بیست" یافته‌اند. به عقیده ایشان:

«ریشه‌های بحران مالی جاری را که از امریکا آغاز شده است، نباید در بحران سودآوری در حوزه تولید جست‌وجو کرد. آن طور که در بحران دهه هفتاد مشاهده می‌شد و نه در عدم توازن جهانی که از آن زمان تاکنون به وجود آمده است.... گسترش سرمایه در مکان و تأمین اجتماعی سرمایه‌داری در ربع آخر قرن بدون **نوآوری‌های نظام مالی نمی‌توانست رخ بدهد**. رشد بازار مالی اوراق بهادار و بین‌المللی شدن نظام مالی امریکا سرمایه‌گذاری در مقیاس جهانی و ادغام آن‌ها را در تولید و تجارت فراهم کرد و گرنه انباشت سرمایه به طور قابل ملاحظه‌ای محدود می‌شد.... **بی‌ثباتی و رقابت در نظام مالی جهانی منجر به یک سلسله بحران‌های مالی** شد که کنترل آن به **دخالت مکرر دولت نیاز داشت**.... نقش مرکزی **نظام مالی** در شکل دادن سرمایه‌داری جهانی و نقش دولت امریکا در ایجاد **حباب** در بخش مسکن انکارناپذیر است.... **انفجار ناگزیر حباب مسکن** به علت نقش مرکزی در حفظ نهادهای مصرفی امریکا بر بازارهای مالی جهان تاثیر عمیقی داشت.... سطح بحران امروز در حدی است که **ملی کردن نظام مالی** نمی‌تواند از دستور کار سیاسی خارج شود.... درخواست **ملی کردن بانک‌ها گشایشی** است برای پیش‌برد ستراتیژی‌های وسیع‌تر که سرآغاز نیاز برای طرح **بدیل‌های** نظام یافته در مقابل سرمایه‌داری است....» (برجسته‌سازی‌های عبارات متن از من است)

www.SocialistRegister.com

vol 47: socialist Register 2011: The crisis this Time

در واقع پانچ و گیندین بی‌اعتناء به ابعاد گسترده، پیچیده و عمیق بحران اقتصادی و بی‌توجه به *نظریه مارکسی بحران* فقط به یک حلقه (سرمایه‌مآلیه) دست برده‌اند و ناشیانه بر درهای شکسته ضرورت "*ملی‌سازی‌ها*" کوبیده‌اند.

به یک مفهوم سرمایه‌مالی (finance capital)، چنان که ما قبلاً نیز گفته‌ایم (فی‌المثل در مقالات: "آیا به راستی امریکا دوست مردم ایران است"، "جنبش کارگری و امپریالیسم" و "از آن ایر نپرسید" نیز در کتاب "بحران؛ نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال") در آثار مارکس و انگلس مورد توجه قرار نگرفته و برای نخستین بار از سوی لنین و هیلفردینگ و سایر نظریه پردازان انترناسیونال دوم وارد مباحث سیاسی اقتصادی جنبش سوسیالیستی شده است. به نظر می‌رسد کتاب "سرمایه‌مالی، جدیدترین مرحله تکامل سرمایه‌داری" (هیلفردینگ - ۱۹۱۰) مهمترین اثری باشد که پس از انتشار توجه تحسین برانگیز لنین، بوخارین و کائوتسکی را برانگیخت و یکی از پایه‌های تدوین تئوری "امپریالیسم" لنین قرار گرفت. تا آن جا که اتوبایر نوشته هیلفردینگ را ادامه و مکمل کتاب سرمایه‌مالی مارکس دانست. سرمایه‌مالی - که با سرمایه‌مآلیه، سرمایه‌پولی یا سرمایه بهره‌آور متفاوت است - از ترکیب و تلفیق *سرمایه‌مآلیه موجود در بانک‌ها و سرمایه‌صنعتی* صورت می‌بندد و در برهه خاصی از روند سرمایه‌داری پیشرفته شکل می‌گیرد. چکیده نظریه هیلفردینگ درخصوص سرمایه‌مالی در این جمله خلاصه می‌شد که "در اختیار گرفتن شش بانک بزرگ برلین در حکم در اختیار گرفتن مهمترین قلمروهای صنعت بزرگ است." (R.Hilferding, 1981: 62)

در این چارچوب سرمایه‌مالی در جوامع پیشرفته بورژوائی به مثابه بخش عمده‌ای از *سرمایه موجود خارج از پروسه تولید* ایفای نقش می‌کند و در قالب اشکالی مانند *ارزش خالص، سهام و وام و اوراق بهادار* حرکت می‌کند. هسته اولیه مبحث هیلفردینگ در نظریه سرمایه‌مآلیه موهوم (Fictitious capital) مارکس به دقت تبیین شده است.

(فصل ۲۹ مجلد سوم کاپیتال، ذیل تحلیل سرمایه‌مآلیه بانکی بنگرید به: K.Marx, 1984, PP.463)

تئوری سرمایه‌مآلیه موهوم مارکس می‌تواند با تسامح نظری پایه همان تئوری سرمایه‌مالی هیلفردینگ و لنین واقع شود. سرمایه‌مآلیه موهوم اگرچه در روند گردش سرمایه و سرمایه در گردش تاثیرگذار است و در روند انباشت نیز موثر است، اما در جریان تولید مادی و تضاد مستقیم کار - سرمایه کم و بیش سترون است. به این دلیل روشن که ارزش اضافه در قالب تولید کالا شکل می‌گیرد اما در حوزه توزیع و گردش، بزرگ و فربه شدن سرمایه یک سره به نرخ سود وابسته است. دقیقاً از همین منظر نقش سرمایه‌مالی تا جائی که هستی‌اش به منبع اصلی انباشت سرمایه گره خورده، روی‌کردی *حاشیه‌نی* است. از آن جا که چنین شکلی از سرمایه در روند گردش، مستقل از منبع اصلی خود عمل می‌کند، مارکس آن را موهوم یا غیر حقیقی نامیده است. این سرمایه غیر حقیقی اما واقعی است. واقعی است چون بر جریان انباشت تاثیر واقعی می‌گذارد. غیر حقیقی است چون حقیقتاً وجود ندارد.

نکته سؤال برانگیز این است که آیا سرمایه‌مالی موجود در بانک‌ها و پخش و پلا شده به شکل اوراق بهادار و سهام و به ویژه انشقاقی‌ها (derivative) - که در حال حاضر اسب دولت چین را سوار یابوی دولت امریکا کرده است

می‌تواند به تسلط همه جانبه بانک‌ها بر کارخانه‌ها عینیت بخشد؟ آیا چنین سرمایه‌ای که بخش قابل توجهی از تنزل رتبه اعتباری آمریکا را رقم زده و ماهیت بدهی‌های ایالات متحده را شکل داده، منشأ اصلی قدرت سیاسی سرمایه و دلیل ساختاری بحران اقتصادی جاری است؟ به گزارش دوپچه‌وله بیش‌ترین بدهی خارجی آمریکا به چین است که به آن کشور یک تریلیون دلار اعطا کرده. دولت چین یک سوم از سه هزار و دویست میلیارد دلار ذخیره ارزی خود را صرف خرید اوراق بهادار آمریکایی کرده است. بخشی از این سرمایه‌گذاری سنگین در اوج بحران بانک‌ها و مستغلات آمریکا (۲۰۰۸) صورت گرفت و به طور موقت سوراخ سنبه‌های کشتی شکسته اقتصاد آمریکا را بند و پیوند زد.

مستقل از این که میزان قدرت سرمایه مالی و نظریه هیلفردینگ از سوی چپ‌هایی همچون سوئیزی (۲-۱۹۴۱) و فیچ و اوپنهایم (۱۹۷۰) و کاتس (۱۹۷۸) به نقد کشیده شد و بار دیگر بر قدرت سرمایه صنعتی تأکید گردید، مسأله مهمی که از سوی پانیچ و گیندین در تبیین بحران اقتصادی جاری مکتوم مانده، بازگشت به همان نقش ستراتیژیک سرمایه مالی در روند انباشت سرمایه و روند بحران زای اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است. چنین تحلیلی در خوش بینانه‌ترین شرایط می‌تواند فقط ماه‌های اولیه علنی شدن بحران ۲۰۰۸ و ورشکستگی پی در پی نهادها و مؤسسات غول پیکر مالی را پوشش دهد و قادر نیست سرایت بحران مالی به مراکز تولیدی و ورشکستگی صنایع را تبیین کند. به نظر نگارنده ضعف اصلی چنین تفسیری به نادیده انگاشتن پایه‌های نظری و عملی ایدئولوژی نئولیبرال و به طور مشخص مقررات‌زدائی (deregulation) باز می‌گردد.

پانیچ و گیندین می‌نویسند:

«از نظر شکوفائی مستقیم انباشت سرمایه، مناسبات مالی نه تنها جای‌گاه مهمی را در نوآوری‌های فنی و در رایانه-ئی کردن و نظام اطلاعاتی ایفا می‌کرد، بلکه همچنین نوآوری را به طور عمومی در بخش‌هایی با فن‌آوری بالا از طریق سرمایه سهامی به خصوص در آمریکا تسهیل می‌کند. نقش مرکزی دلار و اوراق قرضه آمریکا در اقتصاد جهانی به عنوان یک حامل کلیدی ارزش و مبنائی برای سایر محاسبات ارزشی همراه با سلطه جهانی نهادها مالی آمریکا به مثابه یک مرکز جاذبه برای جلب مازادهای جهانی به بازارها و ابزارهای مالی آمریکا عمل می‌کند.» (پیشین)

تحلیل‌هایی که اسلاوی ژیزک از بحران اقتصادی جاری به دست داده، در مرتبه‌ای به مراتب نازل‌تر و سطحی‌تر از مباحث پانیچ - گیندین شکل بسته است. برای نمونه ژیزک در مقاله گونه‌ای تحت عنوان "شورش‌های لندن، درجه صفر اعتراض" با زیر تیتر "دله دزدان جهان متحد شوید" درک به غایت غیر طبقاتی، سایکولوژیک و سانتی‌مانتالیستی خود از بحران اقتصادی را به بهانه تفسیر شورش‌های انگلستان به میان می‌گذارد. ژیزک همان قدر مارکسیست است که فی‌المثل رولان بارت، لئوتار یا هابرماس. صرف نظر از قرابت فکری ژیزک با لیبرال‌های جبهه مشارکت ایران اسلامی - که قبله‌گاهشان جناح راست فرانکفورت و راه سومی‌های انگلیسی هستند - چنین تحلیل‌هایی از پیشروان چپ نو نیز فاصله دارد و به چپ لیبرال نزدیک است. مقاله ژیزک - که به نقل از

"London Review of Books" در روزنامه لیبرال اصلاح طلب "شرق" ایران منتشر شده - شورشیان انگلیسی را عده‌ای روانی یا به قول خودش "غیرعقلانی" معرفی کرده است که "دست به خشونت مخرب" می‌زنند. ژیزک ابتداء پس از تکرار نظریه "تکرار" هگل بحران اقتصادی جاری را تا حد یک "بحران مالی" مکرر تقلیل می‌دهد. ما به تبیین شورش‌های اخیر انگلستان در ادامه این سلسله مقالات خواهیم پرداخت اما برای تصریح مبانی تحلیل صرفاً فروردی و به اصطلاح "پسا مارکسیستی" و غیر طبقاتی ژیزک توجه خواننده را به بیانیه حزب کارگران سوسیالیست (swp) بریتانیا درباره شورش‌های جاری "مندرج در:

<http://www.socialistworker.co.uk/art.php?id=25645>

و مقاله آن وودز (شورش در انگلستان: خطاری به بورژوازی) جلب می‌کنیم. در تمام این تحلیل‌ها واقعیتی به چشم می‌خورد. سقوط وال استریت و آوار بانک‌ها و نهادهای مالی از یک سو و اوراق قرضه و سهام مسموم و حباب‌های بازار بورس و اقتصاد کازینویی از سوی دیگر هنوز حاضرند به دادگاه بیایند و علیه هیک - فریدمن و کارگزاران سیاسی (ریگان - تاچر....) و عمال اقتصادی‌اش گریزین - برنانکی و ستراوس کان شهادت دهند. موشک‌های رها شده سهام مسموم به مراتب خطرناکتر از جنگنده‌هایی که به منهن خوردند، عمل می‌کنند. سر و کله خانم فالاجی پیدا نیست. نفت لیبیا و سود بازسازی‌های جنگ به جیب فرانسه خواهد رفت و امریکا تا اطلاع ثانوی باید کفش چین را واکس بزند....

پنجم. مقررات‌زدانی

نحوه شکل بندی مراحل اولیه بحران جاری اقتصادی در قالب یک بحران تمام عیار به بحران عمیق (Great Depression) ابتدای دهه سی مانند است. نا ترازمندی و عنان گسیختگی عملیات بانکی حتا در سال ۱۷۹۱ از سوی توماس جفرسون (رئیس جمهوری سوم ایالات متحده) مورد تأکید قرار گرفته بود. با این حال هم در بحران ۱۹۲۹ و به طور بنیادگرایانه‌تر در طی سی سال حاکمیت نئولیبرالیسم، مقررات زدانی مالی تحت عناوین مهملی همچون اقتصادی غیرمادی (Dematerialized of economy) و نوآوری‌های تکنیکی کل عرصه‌های مالی را فرا گرفت و در همان نخستین گام به شکستن مرز بانک‌های تجاری (Comercial bank) و بانک‌های سرمایه‌گذاری (Investment bank) انجامید و حباب‌های (bubbles) بازار بورس و متعاقب آن وام‌های طولانی مدت با بهره کم برای خرید مسکن (subprime) به خانه خرابی جمع عظیمی از زحمت‌کشان و اقشار طبقه متوسط کشیده شد. در بخش‌های بعد خواهیم گفت که بحران مالی چگونه بخش‌های صنعتی را تحت تأثیر قرار داد، به رکود، تورم و رکود تورمی دامن زد، نرخ بی‌کاری را در ایالات متحده دو رقمی کرد، صنایع بزرگ را که در امتداد و انتهای جریان یک دوره رونق با اضافه تولید مواجه شده بودند به کوهی از کالاهائی تبدیل کرد که بدون مشتری مانده بودند و مدیران صنایع برای آب کردن محصولات خود از یکسو ناگزیر به سود کمتر و بهترین قیمت (Best Price) رضایت می‌دادند و از سوی دیگر خطوط تولید را یکی پس از دیگری می‌بستند و در عمق افسردگی کمترین سود

ممکن را به جیب می‌زدند. کارفرمایان برای پر کردن حفره‌های ناشی از کاهش ارزش اضافه به اقداماتی از قبیل بی‌کاری کارگران (تعدیل نیروی کار)، ارزان سازی نیروی کار، افزایش ساعت و شدت کار، اخراج کارگران زن و مهاجر، حذف خدمات اجتماعی، افزایش سن بازنشستگی، تقلیل میزان بیمه بی‌کاری، ناامنی در محیط کار از طریق ایجاد رقابت در میان کارگران و غیره دست زدند.

مقررات‌زدائی نئولیبرالی - که قوانین کنترلی و دخالتی دولت را در سیمای هووی زشت دست نامرئی بازار تصویر و نکوهش می‌کرد - و در ابتداء قرار بود فقط در بازار آزاد انجام شود، مثل سرطان به مؤسسات مالیه متاستاز داد. مرزها و وظایف بانک‌ها به هم ریخت و جابه‌جائی سهام و اوراق بهادار تا مدت‌ها به صورت معامله پر سود درآمد. می‌دانیم یکی از خصلت‌های بحران سرمایه‌داری در روند تقسیم و پروسه تراکم و تمرکز سرمایه و به تبع آن جدا شدن سرمایه از سرمایه‌دار شکل می‌بندد. از آن جا که هیچ سرمایه‌داری به تنهایی قادر به مدیریت سرمایه‌های بزرگ نبود در نتیجه مدیریت پروژه‌های کلان اقتصادی (مانند راه‌آهن و سدسازی و نیروگاه) در اختیار گروهی از مدیران صاحب سرمایه سپرده شد. به همین دلیل نیز مارکس به درست معتقد بود که بدون این شرکت‌های سهامی شبکه راه‌آهن هم به وجود نمی‌آمد. چرا که سرمایه‌داران منفرد از تأمین مالی و از پیش‌برد این پروژه‌ها ناتوان بودند. از نظر مارکس این بخش، وجه مترقی شرکت‌های سهامی بود که تحول بخشی مثبت آن به سود جامعه و فروستان تمام می‌شد. اما جدا شدن کنترل سرمایه از دست سرمایه‌دار به همراه ایجاد "شرکت با مسؤولیت محدود" برای انباشت سرمایه و به موازات آن ظهور شرکت‌های عظیم چند ملیتی تحول جدی در تکنولوژی نوآوری سرمایه‌داری جا زده شد.

درک نقش سهام در بحران مالی از یک دریچه به جدا شدن اقتصاد واقعی از **سفته‌بازی** باز می‌گردد و از دریچه دیگر به بحران **سقوط نرخ سود** در شرایط زیان‌دهی یا **مقرون به صرفه نبودن تولید** مرتبط می‌شود. به یک مفهوم امکان بحران مالی در نظام سرمایه‌داری به زمانی وصل می‌شود که تحولات پولی و در واقع مبادله اوراق بهادار از تولید سرمایه‌داری تفکیک و منتزع می‌شود.

مقررات زدائی در مناسبات و روی‌کرد بانک‌ها بهترین کاتالیزور ورود چهار نعل به باتلاق بحران مالی بود. از ابتدای شکل بندی سرمایه مالی وظیفه اصلی بانک‌های پس انداز، به طور مشخص و سنتی پذیرش سپرده‌های مردم به صورت امانت و پرداخت این وجوه به متقاضیان وام با احتساب بهره و ارائه بخشی از این بهره به سپرده‌گذار بوده است. هزینه‌های جاری بانک نیز از تفاوت **نرخ سود و بهره** تأمین می‌شد.

بانک‌هایی که در عرصه حاکمیت سرمایه‌داری به وجود آمدند، به یک معنا فعالیت خود را در حوزه سرمایه مالی متمرکز کردند. قرار بود این بانک‌ها پول و سرمایه خود را صرف شکل‌بندی پروژه‌های تولیدی کنند و از ره‌آورد سودآوری فعالیت‌های اقتصادی خود هم بهره بانک را تأمین نمایند و هم در روند وام‌دهی وارد شوند. در متن چنین پروسه ای است که شهروندان علاقه‌مند به صورت داوطلبانه و به منظور کسب سود پول‌های خود را به شکل سپرده در اختیار بانک‌های سرمایه‌گذاری قرار می‌دهند تا بدین اعتبار در سودآوری ساخت و ساز پروژه‌های

اقتصادی سپیم شوند. این سپرده‌ها به سهام مشهور شده است. به این ترتیب سرمایه‌داری برای در اختیار داشتن منابع کافی از پول سپرده‌گذاران استفاده می‌کند و بخشی از سود پروژه‌های اقتصادی را به شکل افزایش بهای سپرده‌ها (سهام) به بازار می‌فرستد. چنان‌که می‌دانیم محل خرید و فروش سهام بازار بورس است. چنین معامله‌ای (خرید و فروش سهام) همواره در چارچوب یک احتمال، یا انتظار برای کسب سود در ماجرای نامعلوم یک سرمایه‌گذاری ممکن در آینده است. به عبارت دیگر سرمایه‌ای که به انتظار سود در آینده تشکیل شده است به شیوه پیش‌بینی سود احتمالی در بازار بورس رد و بدل می‌شود. بلائی که ایدئولوژی نئولیبرالی بر سر بازار بورس و سقوط سهام آورد در قالب همان مقررات‌زدائی‌ها صورت گرفت. مقررات‌زدائی بازار عادی که به همه جوانب سرمایه‌داری از جمله مؤسسات مالی سرایت کرده بود، در مدتی کوتاه قوانین متمایز و مرزهای حاکم بر بانک‌های پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را از میان برداشت و بانک‌های پس‌انداز را نیز به بازار بورس فرستاد. به تدریج و در حالی‌که رونق جابه‌جائی اوراق بهادار به گفتمان غالب بر بازارهای مالی تبدیل شد و سهام‌داران درباره عمل‌کرد احتمالی سود دهی اوراق خود در آینده به حدس و گمانه‌زنی پرداختند، سهام به شکل انشاقی (derivative) در آمد. شکل متعارف و واقعی قضیه این است که سهام در بازارهای بورس جهان با قیمت‌های متورم و گاهی ده‌ها برابر ارزش اصلی خود مبادله می‌شود. فربه شدن بهای سهام احتمال تبدیل آن‌ها به رشد بادکنکی و حبابی را میسر می‌کند. و امکان شکنندگی و ترکیدن حباب‌ها را محتمل می‌سازد. نمونه را ارزش سهام شرکت اینترنتی *آمازون دات کام* در نخستین سال تأسیس به صد برابر صعود کرد و در همان حال ارزش سهام *جست‌وجوگر گوگل* ظرف مدت پنج سال به نهمصد برابر فزونی یافت، تذکر داد. ناگفته پیداست این افزایش نجومی ارزش سهام در مدت زمانی کوتاه حاکی از جدا شدن سفته‌بازی از اقتصاد واقعی و شکل‌بندی "سرمایه‌ی موهوم" (capital fictitious) - به تعبیر **مارکس** - است.

روند مقررات‌زدائی نئولیبرالی در عرصه سرمایه‌ی مالی دستان نامرئی بازار آدم اسمیت را در پوست گردو کاشت....

بعد از تحریر:

در دوران حاکمیت دولت "مهرورز و عدالت محور نهم و دهم" که هم‌رکوردها از جمله رکورد در آمد نفتی شکسته شده است، یک رکورد نیز در عرصه اختلاس در سرمایه‌ی مالی شکسته شد. رکوردی که تا المپیک نامعلوم بعدی هم چنان معتبر باقی خواهد ماند. این که با چه مکانیسمی می‌توان دو میلیارد و هفتصد میلیون دلار را در بانک صادرات به زمین زد مساله‌ای است که حل آن از توان آل‌کلپون هم بیرون است. در استان داری تهران هم از قرار خبرهائی در حوزه مالی در جریان است. مالیه داران و مایه داران وطنی در رستوران چرخان برج میلاد بستنی طلائی و ناهار چند صد هزار تومانی تو رگ می‌زنند و **یگانه** (همان دختر پنج ساله کارگر ساختمانی) هنوز

فکر می کند چه گونه دولت "عدالت پرور" می تواند برای حال کردن مایه داران برج میلاد بسازد اما او و پدرش
در حسرت دو اتاق می سوزند؟
این بحث را پی خواهیم گرفت.....